بسمه تعالی شأنه العزیز

فایل شماره 42

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی سَيِّدِنا وَ نَبِیِّنَا وَ حبیبَ الهنا أَبِو ‌الْقَاسِمِ مُحَمَّد (اللهم صل عَلی محمد و آل محمد و عجل فرجهم) و صل الله علیه و علی آله  الطاهرین، سیما بقیة الله الاعظم مولانا الحجت ابن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف و لعنت الله علی اعدائهم اجمعین الی قیام یوم الدین. السَّلاَمُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ‏وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً وَ يُمَكِّنَ لَهُ وَ يُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ‏.

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ .

آیه صد و چهل و هشت از سوره مبارکه انعام[[1]](#footnote-1)، قبلاً عرض شده است که ما در بحثی که داریم راجع به توضیح آیات شریفه قرآن کریم سوره­ای را در نظر می­گیریم، اما ملتزم نیستیم که تمام آیات آن سوره از اول تا به آخر یکی بعد از دیگری بدون استثناء مورد بحث واقع شود نه این التزام نداشته­ایم بلکه بنا بر این بود که منتخب برحسب توانایی و استعداد خود گوینده در برداشت مطالب از آیات و هم قدرت تبیین و تفهیم آن مطالب به آقایان حضّار محترم با در نظر گرفتن تناسب مجلس و افکار و روحیات اکثریت حضار با توجه به این مطالب، آیاتی به طور انتخاب مورد بحث قرار می­گیرد که جوری نباشد که ملال­انگیز باشد چون ممکن است بعضی آیات احتیاج دارد به مطالبی جنبی با مقدمه­ای که چه بسا برای اکثریت مردم قابل استفاده در خورشان در خور فکرها و فهم­ها نباشد و ملال­انگیز باشد از این نظر از آیه صد و سی وشش سوره انعام تا آیه صد و چهل و هفت در میان می­گذاریم براساس همین مبنا و آیه صد و چهل و هشت [[2]](#footnote-2)مروز که تلاوت شد همین آیه فعلاً مورد بحث است با دو سه آیه بعدش که می­فرماید: سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا. در این آیه شریفه برای مشرکین دو ضلالت نشان می­دهد که این دو ضلالت مبتنی بر یک عقیده فاسد و آن عقیده فاسد را تخطئه می­کند خداوند حکیم، و آن را ضلالت که مشرکین دارند یکی ضلالت شرک و دیگر ضلالت تشریع یعنی جعل احکام از پیش خودشان روی عناوین خودساخته، عناوینی خود بسازند و احکامی را هم خودشان بعنوان عناوین بیاورند این تشریع است این حرام است و این یک ضلالت، یکی هم شرکت این دو ضلالت مبتنی بر عقیده فاسد که تفکر جبری است که حالا بعد عرض می­شود اما مساله شرک، مشرکین که شرک دارند قبلاً هم به تناسب بحث­ها عرض شد که شرک آنها شرک در خالقیت نسبت بت­پرست­ها در خالقیت مشرک نیستند یعنی غیر خدا را خالق نمی­دانند معبود خودشان را خالق نمی­دانند بلکه خالق را معتقدند که ذات اقدس الله است حالا به هر اسمی، اسم بگذارند به هر حال آفریدگار عالم غیر آن است که آنها می­پرستند خودشان معتقدند که قرآن هم فرمود که وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ [[3]](#footnote-3)یا در آیه لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ [[4]](#footnote-4). اگر از همین بت­پرست­ها بپرسی که خالق آسمان­ها و زمین کیست؟ خواهند گفت: ذات اقدس الله که عزیز است و علیم است او خالق است. آنها شرکت در ربوبیت دارند نه شرک در خالقیت یعنی بت­ها را ربّ می­دانند حالا یا بت غیرانسانی یا انسانی، فرق نمی­کند آنها را ربّ می­دانند یعنی مدبر امور خودشان می­دانند آنها را سرپرست خودشان می­دانند که رزق ما، فقر و غنای ما، عزت و ذلت ما دست آنهاست رب می­دانند و تمام درگیری انبیاء علیهم­السلام با طاغوت­های زمان هم روی همین ربوبیت است رو خالقیت انبیاء با طاغوت­ها درگیری ندارند چون همه طاغوت­ها در هر زمانی خالق نمی­دانند خودشان را که، مگر فرعون خودش را خالق می­دانست یا نمرود مگه خودش را خالق می­دانست نه هیچ طاغوتی در هیچ زمانی خودش را خالق نمی­داند بلکه خود را ربّ می­داند می­گوید من ربّ­ام یعنی من سرپرست شما هستم من مدبر امور شما هستم، فرعون که نمی­گفت من خالق شما هستم خودش که احمق نبود که بگوید من خالق خودم یا خالق مردم هستم یا مردم هم که دیوانه نبودند بگویند این خالق ماست، معلوم است، او می­گفت من ربّ­ام أناَ رَبُّکُمْ الأعْلی[[5]](#footnote-5) ربّ­ام یعنی همه نیازمندی­های شما را من برطرف می­کنم، می­گفت که خود قرآن دارد که نَادَي فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَ لَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هذِهِ الأنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَ فَلاَ تُبْصِرُونَ [[6]](#footnote-6) مگه کورید نمی­بینید که من ملک­ام و این همه نهرها از زیر تخت من عبور می­کند یعنی کلید آب شما دست من است، من اگر آب ببندم به روی شما، شما از تشنگی می­میرید نان شما دست من است، اگر من یک روز دستور بدهم نانواها ببندند شما از گرسنگی می­میرید بنابراین آب شما دست من، نان شما دست من، تمام امور زندگی شما دست من، من ربّ شما هستم چون ربّ­ام باید مطیع من باشید و لذا قانون، قانون من است؛ طاغوت­ها می­گفتند ما ربّ­ایم و قانون هم، قانون ماست، ما باید نظر بدهیم رای ما باید متبع باشد و لذا آنها نمی­گفتند خالق­ایم می­گفتند ما ربّ­ایم و اله هم هستیم یعنی مطاع­ایم اگر هم الوهیت ادعا می­کرد فرعون يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي[[7]](#footnote-7) غیر من شما اله­ای ندارید مراد از اله یعنی مطاع نه اینکه حالا سجده بهش بکنند من اله شما هستم نه اینکه در مقابل من سجده کنید در مقابل من مطیع من باشید چون اله یعنی معبود، مطاع دیگر، أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ [[8]](#footnote-8) در آنجا می­فرماید که آن کسی که هوای نفس و خودش را اله خود گرفته، خب معلوم است کسی در مقابل هوای نفس که سجده نمی­کند اطاعت می­کند دنبال دلبخواه­اش می­رود هوا یعنی دلبخواه دیگر، آنچه دلم می­خواهد می­کنم یعنی دلبخواه می­شود مطاع­اش، طاغوت­ها می­گفتند که ما ربّ­ایم و مطاع­ایم؛ باید از ما متابعت بکنید قانون ما باید در میان شما جریان پیدا کند مرادشان این بود و انبیاء هم مقابلشان می­ایستادند می­گفتند نه، شما ربّ نیستید و مطاع هم نیستید قانون شما، قانون بشری نیست شما نمی­توانید برای مردم قانون معین کنید و مردم تبعیت از شما بکنند، خیر، شما ربّ نیستید و لذا اله هم نیستید یعنی مطاع نیستید پس او می­گفت أناَ رَبُّکُمْ الأعْلی[[9]](#footnote-9) هر جا ربّی دارد خانه­ها ربّی دارند هرکسی تو خانه خودش ربّی هست سرپرستی هست فلان موسسه ربّی دارد فلان اداره ربّی دارد من هم ربّ اعلی هستم یعنی بالا دست همه ربّ­ها من هستم هر کسی تو خانه­اش سرپرستی دارد باید تحت اراده من باشد تو فلان اداره تو فلان کارخانه سرپرستی دارد باید به اراده من باشد پس أناَ رَبُّکُمْ الأعْلی که او می­گفت منظورش همین بود که من ربّ­ام و مدبر امور شما هستم همه نیازمندی­های شما را من برطرف می­کنم و اگر نخواهم هم همه شما را گرسنه نگه می­دارم تشنه نگه می­دارم پس قانون، قانون من است و انبیاء می­گفتند نه جناب موسی (ع) می­گفت: نه، قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى[[10]](#footnote-10) او می­گفت خالق ربّ است تو که خالق نیستی، تو خودت معترضی که خالق تو نیستی، آن کس که خالق است ربّ استرَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى آنکس که آفریده است آنکس که این نظامات محیرالعقول عالم را به وجود آورده آنکس که سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ او خالق است و همون ربّ است آنکس که می­سازد او دارد تدبیر می­کند و همو باید مطاع باشد خالق اوست ربّ هم اوست اله هم اوست یعنی مطاع اوست، إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ منطق انبیاء این بود دیگر إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ[[11]](#footnote-11). می­گفتند ربّ همان کسی است که خالق آسمانها و زمین است همون کسی است که ماه و خورشید و ستارگان تحت تسخیر او هستند، أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ اون کسی که هم خلق به دست اوست امر به دست اوست یعنی فرمان امر فرمان، قانون به دست همون کسی است که خالق است، أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ یعنی به حکم عقل همین است عقل هم می­گوید آن کسی که می­سازد، او خودش تنظیم می­کند او بسازد و به دست شما بسپارد این که نیست همان کسی که می­سازد او خودش تنظیم می­کند قانون معین می­کند که طبق قانون عمل بشود پس أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ [[12]](#footnote-12) انبیاء می­گفتند. باید در این عالم خالقی غیر الله هست ولی آنها می­گفتند نیست، بت­پرستان می­گفتند خالق اوست، هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ[[13]](#footnote-13) آیا کسی جز الله هست که از آسمان و زمین بر شما روزی بریزد آن کسی که ابرها را می­آورد و اونی که باران از دامن ابر می­ریزد و اونی که خاک را به جنبش در می­آورد غذاها به شما می­رساند او کیست؟ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ چون غیر او نیست  لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ بنابراین اله­ای هم جزء او نیست چون خالق اوست ربّ هم اوست پس اله همان است   لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ[[14]](#footnote-14) ]نامفهوم[ منطق انبیاء با طاغوت­ها که بدانیم سر چی هست درگیری­شان، همیشه درگیری انبیاء و رجال آسمانی با طاغوت­های هر زمان سر ربوبیت بوده ربّ هست ولی سر خالقیت نبوده، ربوبیت، چی ربّ است که سرپرست است که می­میراند و زنده می­کند که روزی می­دهد، که فقر و غنا می­آورد، که عزت و ذلت می­آورد آن کسی که خالق است، هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ آنها می­گفتند ربّ ما هستیم نمی­گفتند خالق مائیم می­گفتند ربّ مائیم و همه چیز دست ماست نیازمندی­های مردم به دست ما تامین می­شود، اختیار دست ماست نمرود هم می­گفت که أَنَا أُحْيِي وَ أُمِيتُمنظورش این بود من زنده می­کنم و من می­میرانم یعنی دو نفر که محکوم مرگ­اند در زندان­اند من می­توانم یکی را بکشم و یکی را آزاد کنم اونی را که آزاد کردم زنده­اش کرده­ام اونی را که می­کشم پس من می­کشم پس میراننده من هستم زنده­کننده من هستم جنب یک اشتباهی بود اونی که حیات می­دهد کیه؟ اونی که در موقعی که عوامل مرگ پیش آمد او قبض روح می­کند او کیه؟ بنابراین آنها می­گفتند ما ربّ­ایم چون ربّ­ایم قانون، قانون ماست و فرمان، فرمان ماست انبیاء می­گفتند شما رب نیستید ربّ خالق است و همان کس که خالق است ربّ است و همان کس که ربّ است او قانونگذار است و مطاع است قانون او باید انجام بدهد پس این پک معنا که در شرک عرض شد که درگیری انبیاء علیهم السلام با مشرکین در همین مساله ربوبیت است که آنها شرک در ربوبیت دارند انبیاء می­خواهند آنها را از این اعتبار سخیف برگردانند و بگویند نه خالق ربّ است و ربّ هم معبود است و مطاع است مساله دوم اینکه تشریع است همان مشرکین برای خودشان حق تشریع هم قائل بودند می­گفتند ما خودمان حلال و حرام می­کنیم موضوعات را می­آوریم عنوان را درست می­کنیم و حکم هم سرش می­آوریم دیگر و لذا قرآن نقل می­کند در همین آیات قبل هم بود که حالا رد شدیم که چون قسمت عمده مضامینش نمی­شد با مورد بحث قرار بدهیم رد شدیم در سوره مائده این آیه هست که مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ[[15]](#footnote-15) که آنجا نشان می­دهد که عناوینی از برای خودشان می­تراشیدند می­گفتند فلان گوسفند پنج بار که زاییده این دیگه عنوان بهیمه به خود گرفته و دیگر خوردن گوشتش حرام است تحریم می­کردند یا شتری که مثلاً دوازده شکم بچه آورده این دیگه سوار شدن برش، حرام است و خوردن گوشتش و شیرش حرام است. از این چیز، حرام­ها خودشان می­ساختند و حکم تحریم روی آن می­آوردند خدا هم تخطئه کرده مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ نه خدا این عناوین را نیاورده، خداوند عنوان بحیره­ای دارد نه عنوان سائبه دارد و نه عنوان وصیله دارد نه عنوان حام دارد  وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ [[16]](#footnote-16) انسان­های کافرند که به خدا دروغ می­بندند خدا نگفته این حرام است شما گفته­اید حرام است پس تشریع هم پک ضلالتی بود که مشرکین به خود نسبت می­دادند و خداوند حکیم تخطئه کرده پس این دو مطلب شرک و تشریع، انبیاء که می­گفتند این هر دو خطاست اون هم گفت: بسیار خب، حالا که شما می­فرمایید که خالق داریم و ما باید طبق گفته خالق عمل کنیم بسیار خوب، ما معتقدیم که خالق ما را مشرک آفریده ما اگر بت­پرستی می­کنیم برای این است که او ما را اینجور ساخته، همان کسی که آفتاب را جوری ساخته است که نمی­تواند نور ندهد ساخته است، آتش را جوری که نتواند نسوزاند او ما را جوری ساخته که باید مشرک باشیم نمی­توانیم مشرک نباشیم ما را جوری ساخته که باید تشریع داشته باشیم خودمان حکم حرام صادر بکنیم او ما را اینجور ساخته وقتی ما را او ساخته نمی­توانیم تخلف کنیم خب این جبر است، یعنی اون دو عقیده فاسد را شرکت و تشریع را مبتنی می­کردند برای عقیده فاسد که جبر است کما اینکه در خیلی از افکار هم پیش می­آید گاهی پیش خودشان برای اینکه خودشان را مسئول ندانند و وجدان خود را راضی نگه دارند خدا ما را ساخته اینجور دیگه خدا ما را اینجور ساخته است اگر گناه می­کنیم خدا خواسته ما گناهکار باشیم اینجور ساخته، اون یکی اگر مومن است خدا او را مومن آفریده، اون یکی را کافر آفریده، این همان عقیده جبر است فاسد است که بسیاری از افراد خامی که هواپرست هستند دارند این را و این عقیده برای جبارهای عالم هم نافع است اون هم تقویت می­کردند همین عقیده را در زمان­های خودشان بنی­امیه و بنی­عباس تقویت می­کردند این عقیده جبری را، برای اینکه جبری که شد خواهند گفت خدا اینجور ساخته شما را دیگر، مرا ساخته است که تو سری زن باشم شما هم تو سری خور باشید اصلاً خدا ساخته نمی­شود که شما برخلاف نظام عالم عمل کنی خالق ما را اینجور آفریده که جبار باشیم ظلام شما را هم آفریده که همیشه پیش ما خاضع باشید و منظم و ؟؟؟ آفریده این خود جبریه که جبار آن خوششان می­آید از این عقیده و تقویت می­کردند عقیده جبریه را گناهکاران هم که خوششان می­آمد دیگه، ما گناهکاریم خدا ما را ساخته دیگه، باید طبق همان ساخته خدا حرکت کنیم و هر چه خواستیم بکنیم هرج و مرج و فساد، این عقیده جبریه، که هم گناهکارها خودشان بهره می­برند و هم اینکه جبارها و ظلمهای عالم خدا هم نفی می­کند این عقیده­ها را، همین جا دارد که سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا [[17]](#footnote-17) مشرکین می­گویند که اگر خدا می­خواست ما مشرک نباشیم مشرک نمی­شدیم ولی چون خدا خواسته مشرک باشیم شده­ایم، حالا که ما مشرک­ایم بت­پرستی می­کنیم از خودمان نیست خدا ما را اینجور ساخته اگر به فکر ما می­رسد که تحریم کنیم فلان مطلب را بگوییم حرام است خدا اینجور ساخته ما را، از فکر ما می­جوشد. خدا عقرب را آفریده، نیشش نه از ره کین است اقتضای طبیعتش آن است اونها همین را می­گفتند خدا هم اینجور ساخته، انسان را هم خدا ساخته است به همین کیفیت باشد اون یکی ساخته مومن باشد ابوذر باشد اون یکی را ساخته، شمر باشد و ابوجهل باشد عقیده جبری است عرض شد که در اذهان خیلی افراد ساده و گاهی هم متهور هوای نفس قرار می­گیرد و جباران از این عقیده استفاده می­کنند، خب این یک اشتباه از کجا نشات می­گیرد از اینکه مشیت خدا را نسبت به اعمال انسان مشیت مستقیم حساب می­کنند می­گویند که خداوند این عمل ما، خواسته است انجام نشود این عمل من، تو را مستقیم، واسطه هم نمی­خورد، خودش خواسته من این کار را بکنم من اینکار را می­کنم او مشیتش مطلق است قید ندارد همانطوریکه درباره عقرب مشیت او مستقیم است دیگر عقرب مشیتی ندارد او خواسته است که عقرب نیش بزند مثلاً او خواسته است که آتش بسوزاند مشیتش مطلق است درباره انسان اینجور نیست درباره انسان در عمل انسان، مشیت خدا واسطه می­خورد یعنی خدا خواسته است که انسان با خواست خودش عمل انجام بدهد خواسته است که عقرب بدون خواسته خودش نیش بزند ولی اینجا خواسته است که انسان با خواست خودش کار را انجام بدهد و لذا مشیت خدا نسبت به اعمال انسان مستقیم نیست واسطه می­خورد مطلق نیست قید می­خورد می­گوید من خواسته­ام که انسان این کار را انجام بدهد ولی با قید مشیت خودش، خودش بخواهد که این کار انجام بشود، فرقش همین است درباره عقرب نخواسته مشیت عقرب را اما درباره ما خواسته مشیت ما را، وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ[[18]](#footnote-18) که اونجا مشیت خدا تعلق می­گیرد به مشیت ما یعنی او خواسته است که من با خواست خودم کار انجام بدهم و لذا اشتباهشان همین است خیال می­کنند که همانگونه­ای که خداوند مستقیماً مشیتش تعلق گرفته به جمادات نباتات حیوانات یا در تکوین انسان در خود ا نسان هم مشیت خدا را در داخل وجودش مستقیم است مطلق است یعنی خدا خواسته است که فلان انسان، ریه دارد کبد دارد کلیه دارد به خواست خودش هم مربوط نیست ]نامفهوم[ خود انسان دخیل نیست خدا خواسته یکی قد بلند درآمده و یکی قد کوتاه در امده، زشت در آمده زیبا در آمده مثلاً اینها دیگر بله، مشیت الهی است در اعمال اینجور نیست در اعمال ما مشیت او قیدش مشیت ماست او خواسته است اگر من بخواهم انجام بشود اگر نخواهم انجام نشود، پس مشیت او الان به گفتن من تعلق گرفته دیگر او خواسته من حرف بزنم اما خواسته است من با مشیت خودم حرف بزنم اما خواسته است من با مشیت خودم حرف بزنم نخواسته که مطلق، مشیت او برای حرف زدن من، مطلق نیست بلکه خواسته است که من با مشیت خودم حرف بزنم مستقیم نیست بلکه واسطه می­خورد، او خواسته که مشیت من واسطه باشد برای عمل من، عمل من با خواست او انجام می­شود ولی خواست او به واسطه خواست من، اینکار را انجام می­دهد پس خیلی فرق است میان عمل انسان و عمل سایر موجودات، سایر موجودات را خدا خواسته بی­مشیت­شان، کما اینکه کلیه و ریه و کبد ما را خواسته بی مشیت ما، مشیت ما تعلق نگرفته که من خودم قلب دار بسازم و کلیه دار بسازم او ساخته اما در عمل من اینجور نیست در کاری که انجام می­دهم اینجا مشیت او تعلق گرفته که مشیت من در وسط باشد که این عمل انجام بشود و لذا خلاف عقل هم هست که بگوییم او گناهکار را خواسته گناه انجام بدهد و بعد تو سرش بزند که چرا کردی؟ خب عقلاً یک امر محالی است که حکم گناهکار را بخواهد که گناه انجام بدهد در عین حال عذابش کند که چرا انجام دادی! حجاج به یوسف سقفی می­دانیم که از امرای جبار تاریخ است آدم خونخواری بوده است و دشمن بوده با اهل بیت علیهم السلام، و خب هم گفتیم که امرا دوست دارند که عقیده جبری باشد دیگر، عقیده جبری باشد آزاد باشند در جباریت خودشان، بگویند خدا امرا اینجور ساخته باید اینجور باشیم دیگر، بعدش هم او می­خواست تائید هم بگیرد از علمای زمان خودش که عقیده جبر، قضا و قدر چه جوری هست؟ بعد او نوشت به چهار نفر از علمای زمان خودش یکی حسن بصری بود یکی عمروابن عبید بود یکی واصل ابن عطاء بود و یکی عامر شیبی اینها همه منحرف از اهل بیت­اند اعتقادی به اهل بیت ندارند مثل امیرشان، حجاج هم منحرف بود اینها هم منحرف بودند ولی در عین حال به قدری آفتاب درخشنده مقام ولایت امیرالمومنین علیه الصلاة و السلام بارز هست (الهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم) چشم آنها را خیره کرده، نتوانسته­اند حرفی مخالف او گفته باشند او نوشت به اینها که شما بنویسید هر کدامتان راجع به مساله قضا و قدر، کلامی که بهترین کلام باشد به شما رسیده برای من بنویسید که قضا و قدر خدا چه جوری هست؟ جبر است یا اختیار است چه جوری هست؟ اونها نوشتند و هرکدام از نوشته دیگری بی­خبر بودند بی­خبر از همدیگر می­نوشتند، حسن بصری از آن افرادی بوده است که جو فروش گندم نما بوده، آدمی زاهدنما بوده، اصلاً معروف است که حتی از زهاد ثمانیه به حساب آمده، هشت نفر در تاریخ به زهد و بی­اعتنایی به دنیا معروف­اند این حسن بصری در نظر آنها نه در نظر ما که شیعه هستیم در نظر دیگران از زهاد ثمانیه به حساب می­آید زهاد ثمانیه بس که متظاهری بوده خیلی زاهدنما بوده و خبثش در باطن بوده، او را مردم نمی­شناختند که حتی در جنگ جمل وقتی حضرت امیر علیه السلام غالب شد و بر آن اصحاب جمل که عایشه بوجود آورده بود خیلی هم کشته شدند فردای آن روز بود امام رد می­شد از راهی، دید حسن بصری نشسته دارد وضو می­گیرد فرمود که حسن وضوی شاداب بگیر! اما اسراف نکن، آب زیاد می­ریزی، او هم با کمال وقاحت گفت یا امیرالمومنین دیروز جمعیتی را کشتی که آنها وضوی شاداب می­گرفتند چطور ریختن خونشان اسراف نبود؟ چند قطره آب که من می­ریزم اسراف است! بعد فرمود که به نظر تو آنها حق بودند که مقابل من؟ گفت: بله، من یقین داشتم طرفداری از ام­المومنین حق است و تخلف از او باطل است فرمود پس چرا نیامدی بروی در صف آنها با من بجنگی؟ اگر حق با آنها بود چرا نیامدی؟ گفت که بله من غسل کردم و مطمئن بودم که تخلف از ام المومنین گناه هست و کفر است و طرفداری از او واجب است غسل کردم ]نامفهوم[ بیام که شهید بشوم اما بعد، بین راه صدایی به گوشم خورد که گفت: نرو! قاتل و مقتول همه در آتش­اند، قاتل و مقتول همه در آتش­اند! برگشتم، دوباره روز دوم، باز هم غسل کردم باز کفن پوشیدم، بیام با شما بجنگم شهید بشوم به بهشت بروم ...

حاج آقای ضیاء آبادی

سوره مبارکه انعام آیه صد و چهل و هشت

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍكَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ.

قاتل و مقتول هر دو در آتش­اند، نیامدم، فهمیدی او که بود؟ اون ندا؟ اون صدای برادرت ابلیس بود، شیطان بود، و راست هم گفته، تو اون جمعیت قاتل و مقتول در آتش­اند، اون جمعیت چه کشنده و چه کشته شده در آتش­اند، او بود تو را نگذاشته بیایی، حالا چرا نگذاشت او را بیاد، خب می­آمد کشته می­شد، جهنم می­رفت دیگر. ولی خب او به او خیلی احتیاج داشت به حسن بصری، اگرخودش می­رفت یک نفری به جهنم می­رفت بماند جمعیتی را به جهنم بکشد و لذا به درد شیطان می­خورد. این حربه شیطانی بود او را زنده نگه بدارد بماند با این افکار منافقانه­اش، جمعیت­ها را جهنمی کند به نفع شیطان است این بود که نگذاشت بیاید، به هر حال این مرد منافقی بود و خیلی هم تو مردم اظهار علاقه می­کرد امام رو منبر در همان بصره مشغول صحبت بود دیدم او نشسته در وسط مجلس و قلمی به دست دارد و می­نویسد از همان بالا فرمود ]نامفهوم[ یا حسن چه می­کنی؟ گفت: آقا کلمات شما را می­نویسم، به آیندگان بسپاریم امام با کمال صراحت فرمود: ابا ان لکل قوم سامریا ان هذا سامری هذه الامه مردم بدانید هر جمعیتی یک سامری دارد که مردم را به گوساله­پرستی وادار می­کند در میان این امت، این سامری امت است حالا این آدم از زهاد ثمانیه است با این کیفیت در عین حال وقتی حجاج به او نوشت که در باب قضا و قدر چه شنیده­ای برای ما بنویس او نوشت که بهترین کلام در این زمینه کلام امام علی ابن ابیطالب علیه السلام است که فرموده (اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحمّدٍ وَ آلِ مُحمّد و عجل فرجهم) *اتظن ان الذی* نهاک‌ دهاک‌، انما دهاک، اسفلک و اعلاک واللَّه بری من ذاک او فرموده که تو گمان می­کنی اون کس که تو را از گناه بازداشته همان کس تو را به گناه واداشته نه، اونی که تو را به گناه واداشته شهوت بالا و پائین تو است شهوت شکم و شهوت پائین تر از شکم، این تو را به گناه واداشته والله بری الذات خداوند منزه از این است که کسی را از گناه باز دارد در عین حال او را به گناه وا دارد *اتظن ان الذی* نهاک‌ دهاک‌، انما دهاک، اسفلک و اعلاک. اون دیگری عمر ابن عبید، او هم بی­خبر بود از حال حسن چی نوشته، او هم نوشت که به نظر من بهترین کلام در این مساله، کلام امام علی ابن ابیطالب علیه السلام است که فرموده: *لَوْ کانَ الزُّورُ* فِی *الْاصْلِ* مَحْتُوماً *کانَ* الْمُزَوِّرُ فِی الْقِصاصِ مَظلُوماً اگر بنا بشود که آدمکش و انسان گناهکار به اراده خدا به اراده حتمی خدا آدم بکشد خب، بنابراین قصاص او ظلم است اگر بنا بود خدا کشته باشد پس قصاص او ظلم است گناه را العوذ بالله خدا کرده باشد و قصاص را بشر برده باشد این را هم او نوشته، اون سومی و اصل ابن عطاء او هم نوشت باز بی­خبر از نوشته اینها، نوشت که بهترین کلام در این زمینه کلام امام علی ابن ابیطالب علیه السلام است او گفته اگر اذلک الی الطریق ثم یخذ علیک المضیق آیا این درست است کسی تو را به راهی بیفکند بعد راه را بر تو ببندد که چرا آمدی، آیا این درست است انسان حکیم اینکار می­کند کسی را به راهی وادارد بعد راه را بر او ببندد چرا آمدی؟ یعنی خدا اینکار را نمی­کند که آدمی را به گناه وادارد در عین حال بزندش که چرا گناه کردی؟ اون چهارمی عامر شیبی او هم نوشت به حجاج بهترین کلام در این باب کلام امام علی ابن ابیطالب علیه السلام است که فرمود: کل کل مستغفرت الله من و هو منک و کلما رحمت الله علیهم و هو منهم هر کاری که انجام دادی خودت پشیمان شدی. از خدا استغفار کردی بدان کار تو است، چون کار خودت بوده، استغفار می­کنی دیگر، اگر کار خودت نبود که استغفار نمی­کردی، گناه که می­کنی پشیمان می­شوی خدا مرا بیامرزد معلوم می­شود که من کردم، اما انچه را که در مقابلش خدا را حمد می­کنی بدان از اوست نعمت­هایی که داری از اوست خدا را حمد می­کنی اون کار از اوست اونی که استغفار می­کنی از خودت هست این چهار مطلب رسید به حجاج، او وقتی مطالعه کرد گفت که این جواب­ها را از سرچشمه صاف علم گرفته­اند، او هم می­داند، این مال خودشان نیست یعنی با همه اون انحرافی که داشتند از امام علی علیهم السلام در عین حال در مقابل نور درخشنده او خاضع بودند که مقصود این مساله عقلی هست که نمی­شود بگوییم خدا جبر کرده انسان را به گناه و در عین حال هم عذابش می­کند وجدانی است اختیار برای مردم برهان نمی­خواهد اصلاً بعضی مطالب را باید عقل فکر کند و برهان پیدا کند برایش، بعضی مطالب نه، یافت انسان است برهان نمی­خواهد گرسنگی برای ما وجدانی است می­فهمد گرسنه شدم، این برهان نمی­خواهد که به چه دلیل تو گرسنه­ای؟ خودم می­یابم گرسنه­ام دیگر، بچه نوزاد گرسنگی را می­یابد داد می­زند حق ندارد که با عقل برهان اقامه کند که من گرسنه­ام، گرسنگی را طفل نوزاد می­یابد تشنگی را می­یابد ما هم می­یابیم گرسنگی و تشنگی را اختیار همین است ما می­یابیم که مختاریم، اصلاً نمی­خواهد برهان اقامه کنیم، نوبت به عقل نمی­رسد من خودم می­یابم که مختارم من اینجا می­یابم که با اختیار حرف می­زنم نخواهد سکوت می­کنم شما هم می­یابید با اختیار نشسته­اید، بخواهید بر می­خیزید در اختیار همین است وجدانی است و لذا شیخ الرئیس که حرفی دارد و می­گوید که اگر کسی در مقابل این امر وجدانی پافشاری کند مکر بشود بگوید خیر من اختیار ندارم جبر دارم آخرین جواب شفابخش را به او بدهید آخرین جواب چیه؟ ]نامفهوم[ درش بزنید اگرگفت چرا می­زنید؟ بگو من نمی­زنم خدا می­زند، نظام علت و معلولی جبراً ایجاب زدن کرده است او می­زند من نمی­زنم من آستین­ام دست او از آستین من بیرون آمده، او می­زند، بخور و دم نزن، اگر منکر شد تو سرش بزن، اگر اعتراض کرد بگو من نمی­زنم به ؟؟؟ خودت دیگر تو می­گویی من جبری است جناب من مجبورم پس اجبار دارم در زدن تو. مثنوی این قصه را آورده در آنجا، او یکی بر رفت بالای درخت می­فشاند اون میوه را از شاخه سخت، یکی کسی جبری مسلک بود رفت تو باغ مردم بالای درخت رفت بنا کرد به میوه­ها را از بالا چیدن، می­چید و می­خورد با حرص و ولع، صاحب باغ آمد و گفت ای دنی از خدا شرمت بگو چه می­کنی؟ گفت ؟؟؟ بالای درخت مردم باغ مردم، گفت من و تو نداره که از باغ خدا، بنده خدا، می­­خورد خرما که حق کرده است اعطاء. گفت: باغ مال خدا، درخت مال خدا، این دست مال خدا، این دهان مال خدا، دندان مال خدا، خب دست خدا با دهان و زبان خدا دارد خرما خدا را می­خورد، درباره خدا می­خواهی اعتراض کنی! لا إله إلا الله، ولا حول ولا قوة إلا بالله دیگه. با خدا که نمی­شود جنگید که گفت عجب! مطلب این است صدا زد اون نوکرش را طنابی آورد و دو نفری گرفتند این آدم را و بستند به این درخت و چماق محکمی به دست گرفت بنا کرد به زدن، بر سر و کله او می­کوبید پس بیشتر سخت آن درخت می­زدش بر پشت و پهلو چوب سخت، بنا کرد به زدن، آن فریاد کشید گفت: آخر از خدا شرمی بدار! می­کشی این بی­گنه را ز آزار، او گفت: که من و تو ندارد که خب این چوب مال خدا، دست هم مال خدا، پشت هم مال خدا، بنده خدا با دست خدا با چوب خدا می­زند بر پشت دیگر بنده­اش. گفت: بله چوب حق و دست حق و پشت حق، من غلام و آلت فرمان حق، با خدا داری می­جنگی؟ خب خدا دارد می­زند دست خدا و چوب خدا پشت خدا دیگه، لا إله إلا الله، ولا حول ولا قوة إلا بالله دیگه، نمی­شه گفت. بعد گفت توبه کردم از جبر ای ؟؟؟ اختیار است اختیار است اختیار. ببخشید توبه کردم، من خودم با اختیار آمدم بالای درخت رفتم با اختیار می­خورم تو هم داری با اختیار چوب می­زنی، پس وجدانی است می­دانید مامون در خلفای عباسی عالم بود درسخوانده بود غیر سایر خلفا بود و مجالس مناظره علمی زیادی تشکیل می­داد از علما و دانشمندان زیاد در مجلس او بودند. یک روزی که بودند اکثر و جبری­ها هم بودند اختیاری­ها هم بودند ابوعطائیه از آن جبری مسلک­اند د رحضور مامون، بعد از او استیذان کرد اجازه خواست یا امیرالمومنین به من اجازه می­دهی، ثماوه که از عدلیه بود از امامیه بود که با او مناظره کند که او قائل بود مثلاً جبر او عالم اختیار بود. گفت بسیار خب، مناظره کن، و او دستش را بالا و پائین آورد این ابوعطائیه گفت که بگو که این دست را که حرکت داد؟ منظورش این بود بگوید خدا مثلاً خدا فاعل است او هم گفت که فرزند زن زناکار، این خیلی بدش آمد از این یک فحش بود دیگر، ناراحت شد و بعد گفت یا امیرالمومنین این شاهد باش در حضور شما به من فحش داده، مادر مرا متهم به زنا کرده، او هم گفت امیر، خودت شاهد باش که همین الان از عقیده خودش دست برداشت برای اینکه به عقیده او جبری است یعنی حرکت دهنده دست به قول او خداست دیگه، من هم گفتم زناکار، فرزند زن زناکار، خدا که مادر ندارد که من فحش داده باشم اگر به نظر خودش فاعل حرکت نیست چرا بدش آمده این که از دشنام من بدش آمده معلوم می­شود خودش را فاعل این کار می­داند دیگه. پس حرکت دهنده دست خودش بوده، و لذا وجداناً از فحش من بدش آمده، و اگر وجداناً خدا را فاعل این حرکت می­داند خب مادر ندارد که بگوییم فرزند زن زناکار هست پس معلوم می­شود خودش را فاعل حرکت ؟؟؟ و لذا با همین حرف شکسته خورده از مجلس او بیرون رفت، حالا آیه را می­خوانیم می­فرماید **سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا** لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا [[19]](#footnote-19) مردم کافر اینجور می­گویند می­گویند اگر ما اگر خدا خواسته بود ما مشرک نمی­شدیم چون خدا خواسته ما مشرکت شدیم و لا ابائنا نه خودمان و نه آبائمان. اگر ما خودمان مشرک­ایم یا پدرانمان مشرک­اند خدا خواسته، حالا که ما می­گوییم گناه می­کنم خب خدا خواسته دیگه، مرا اینجور ساخته **وَلَا حَرَّمْنَا** مِنْ شَيْءٍ و همینجور اگر ما تمرین می­کنیم پیش خودمان عناوینی بعنوان احکام می­آوریم خدا ما را اینجور ساخته نمی­توانیم نکنیم نمی­توانیم مشرک نباشیم نمی­توانیم که مشرع نباشیم خدا فرمود: کذلک کذبت الذین من قبلهم، بله اینها منحصر این حرف اینها نیست همیشه در هر زمانی بوده­اند کسانی که از این حرفها زده­اند و برای اینکه خودشان را خلاص کنند از زیر بار مسئولیت، گناهکار خودشان را ندانند به خدا نسبت داده­اند گفتند خدا اینجور خواسته که ما گناهکار باشیم کذلک کذبت الذین من قبلهم حتی اینقدر در وادی گناه با همین عقیده فاسد پیش رفتند تا اینکه طعم کیفر ما را چشیدند قول هل عندکم من علم از آنها بپرس شما در عقیده یک دلیل قاطع علمی دارین، خب انسان در هر مطلبی باید دلیل داشته باشد یا دلیل علمی عقلی یا دلیل وحی­ای، آیا با برهان علمی و عقلی ؟؟؟ برای اینکه مجبور هستی خدا خواسته به اینکه به این کیفیت، ؟؟؟ اگر شما علمی دارید ؟؟؟؟ دارید که برهان علمی که ارائه کنید به ما ؟؟؟ شما هم مسیرتان ظن است پیش خودتان همه­اش گمان می­کنید احتمال ­می­دهید دنبال احتمالاتتان می­روید و الا برهان علمی و عقلی که ندارید شما، وجدانیات را منکرید من که دارم اختیاراً کار انجام می­دهم منکرید، می­گویید خدا خواسته که من گناهکار باشم این ظن شماست، اتتبعوا الی الظن ظن و گمان را، ؟؟؟ چیزی از حق دست آدم نمی­دهد گمان و ؟؟؟ شماها فقط حرفتان تخمین است. تخمین و دروغ، فقط نسبت به دروغ به خدا دادن کار شماست اما قل ؟؟؟ ولی خداوند حجت بالغه دارد حجت یعنی دلیل بالغ یعنی رسا، خداوند دلیل قاطع رسا دارد که هر انسانی منطقی را به مقصد می­رساند حجت خدا چیه؟ عقل و وحی، هم عقل به انسان داده، عقل آدم می­گوید نمی­شود حکیمی، کسی را وادار به گناه بکند و بعد عذابش بکند عقل حاکم این است وحی هم که داریم، قرآن فرموده که ما جزاءً بما کانوا یعلمون آنچه انجام داده­اند کیفر اعمال خود را می­برند یعنی هر کسی عمل خود را دارد فلله حجه البالغه اما کاظم (ع) به نقل مرحوم کلینی در کافی فرمود: ان الله ؟؟؟ خداوند دو حجت بر مردم دارد ظاهره و باطنه، و اما الظاهره و الانبیاء و الرسل و الائمه و اما الباطنه ؟؟؟ حجت ظاهری پیغمبرانند وحی آورده­اند حجت باطنی عقل است عقل از درون انسان ندا می­کند قوی است قوی است کسی را به کار بد وا دارد و بعد او را عذابش کند وحی هم که آمده باز در روایتی داریم که از امام صادق (ع) کسی سوال کرد حجت بالغه چی هست؟ فرمود: روز قیامت خداوند بنده­اش را می­آورد یقل عبدی الا علمت آیا ندانستی احکام ما را، قانونی که آورده بودیم، آگاه نشده؟ روز قیامت، اگر بگوید که چرا عالم شدم می­گویند خب پس چرا عمل نکردی، افلا علمت به ما ؟؟؟ چرا به اونی که دانستی عمل نکردی، تو که می­دانستی! اگر بگوید خیر جاهل بودم به گوشم نخورده بود می­گویند که خب احتمالاً ؟؟؟ چرا نرفتی یاد بگیری! همین یاد نگرفتن گناه بزرگی است حالا بعضی خیال می­کنند که حال نمی­­رویم مدرس نمی­شنویم آزادیم دیگر، غافل از اینکه روز قیامت چوبشان می­زنند که چرا نرفتی یاد بگیری! اون کس که یاد نگرفته عقاب دارد که چرا یاد نگرفتی، اونی که یاد گرفته عمل نکرده، به او می­گویند: چرا عمل نکردی؟ چرا به آنچه می­دانستی عامل نشدی؟ پس به هر حال ما روز قیامت پیش خدا، مسئولیت داریم یک عده­ای بخاطر اینکه نتوانستند نرفتند بفهمند عده­ای هم نخواستند که عمل کنند و لله حجه البالغه ؟؟؟ بله اگر خدا می­خواست همه شما را اجباراً به راه راست می­آورد اجباراً می­توانست اما نمی­کند این کار را، همان خدایی که زنبور عسل را جوری ساخته است که نتواند که عسل نسازد و نتواند خانه غیر ؟؟؟ بسازد می­توانست شما را هم یک جوری بسازد که تا زبان شما بخواهد دروغ بگوید زبان لال شود می­توانست دیگه، می­توانست چشم را جوری بسازد تا بخواهد کج نگاه کند کور بشود، می­توانست می­شد جوری بسازد نتوانید شما دروغ بگویید نتوانید نگاه بد بکنید! اما اینکه ارزش نداشت این که انسان نبود انسان فاعل مختار مظهر خداست خدا در عالم کبیر فاعل مختار است انسان را مظهر خودش قرار داده در عالم خودش فاعل مختار باشد این شرف انسان در این است که مظهر اختیار خداست خدا فاعل مختار در عالم پیکر است انسان هم فاعل مختار در عالم صغیر است در عالم خودش فاعل مختار است لو ؟؟؟ اگر او می­خواست همه شما را اجباراً به راه راست می­آورد، اما نه، گفته سر دو راهی می­نشانم انسان همین است! انا هدینا السبیل اما شاکراً و اما کفوراً. انسان شرفش همین است سر دو راهی بنشانند او را و راه نشانش بدهند این راه جهنم و این راه بهشت است. این هم عقل است و شعور است و اراده و اختیار. این هم وحی است و قرآن و انبیاء و رسل دیگر. ما فراهم کردیم راه نشان دادیم و اما شاکراً و اما کفوراً ممکن است شاکر بشود سر از بهشت درآورد و ممکن است کافر بشود سر از جهنم در بیاورد. این هم تا انیجا، آیات شریفه، خب این آیه که آقا فرمودند بسیار تکان دهنده است ؟؟؟ یک روزی خواهد آمد که اون کسانی که از این دنیا نور برده­اند آنها با نور خودشان حرکت می­کنند در این دنیا برده­اند و منور هستند آن روز عده­ای خواهند گفت یوم ؟؟؟

آن روز گدایی نور می­کنند عده­ای که خداوند در ظلمت هستند از آنهایی که نور دارند خواهش می­کنند که شما مهلت بدهید ما به شما برسیم از آن نور شما استفاده کنیم چون دیده بودند در دنیا در شب­های تاریک ؟؟؟ یکی چراغ داشت جلو می­رفت اون یکی دنبال چراغ ؟؟؟ من ایستید من بیام از چراغ شما استفاده کنم خیال می­کنند در آخرت همین جور است در دنیا می­شود آدم از نور دیگری استفاده کند در آخرت نمی­شود هرکسی باید از نور خودش بهره بگیرد و لذا آن روز فریادشان بلند می­شود انظرونا ؟؟؟ منتظر بمانید مهلت بدهید برسیم از نورتان استفاده کنیم قیل ؟؟؟ جواب می­شنوند که به دنیا برگردید اگر می­توانید، برگردید از اونجا نور بیاورید اینکه ما داریم از دنیا آورده­ایم اینجا به کسی چیزی نمی­دهند، نه انجا عقرب هست و نه نور است به کسی چیزی نمی­دهند اون که می­برد هم نور از اینجا می­برد هم عقرب از اینجا می­برد از اینجا آورده­ایم برگردید بعد اونوقت ؟؟؟ دیوار کشیده می­شود اونطرف بدبخت­ها ناله­ها دارند، زوزه­ها می­کشند این طرف خوشبخت­ها غرق در تنعم­اند. از پشت دیوار صدا می­زنند بابا ما که ؟؟؟ مگه با شما نبودیم همسایه بودیم که با همدیگر، تو یک خانه بودیم، شما بالا بودید ما پائین بودیم مثلاً تو یک مسجد بودیم تو یک جلسه بودیم چطور شد شما آنطرف دیوار هستید و غرق در نعمت و ما اینطرف دیوار غرق در غذاب، ینادونهم ؟؟؟ چرا با هم بودیم و لکنکم ؟؟؟؟ ولی شماها خودتان را گول زدید ای گفتید از کجا باشه، دمی را خوش است مثلاً هی رفتید دنبال لذات زودگذر حالا فعلاً که نقد است ما دنیای نقد را می­گیریم حالا فعلاً از بهشت نسیه چه خبر، مثلاً بله شما اینجور بودید و ؟؟؟ شما را حیات دنیا، زندگی دنیا گولتان زد و ؟؟؟ حتی شیطان فریبنده آمد از راه خدا و اولیاء گولتان زد گفت خدا کریم است بابا، خیلی غصه نخور، خدا کریم است خدا رحیم است علی (ع) شفیع است امام حسین (ع) شفیع است. شما را گول زدند، نگذاشت که شما رو به راه بروید و نور بگیرید و حالا ماواکم النار حالا فعلاً جایگاه شما آتش است دیگه، پناه به خدا می­بریم چون قرآن دیگه حق را بیان می­کند واقعیت را بیان می­کند دیگه، نکند انسان به همین کیفیت با غروز شیطانی زندگی کند و عاقبت با جان سیاه و آلوده از این دنیا برود و پناه بر خدا می­بریم همیشه دست توسل به دامن اهل بیت علیهم السلام داریم که از آنها مدد می­گیریم اما سیدالشهداء دیگه بزرگ پناهگاه ماست ما چشم ما خیلی چشم امید ما به کف عنایت و لطف (ع) است مصابیح الهدا و سفینه النجاه ولی به شرط اینکه یک کاری بکنیم که از ما رو برگردان نباشند فرمودند ما کاری کنیم بتوانیم شما را شفاعت کنیم یک جوری که صورت انسانی بیاورید در آن عالم بتوانیم از انسانها شفاعت کنیم پناه بر خدا می­بریم. صل الله علیک یا مولانا یا اباعبدالله الحسین و صل الله علیک و علی الارواح التی حلت بفنائک و صل الله علیک یا اهل بیتک و اصحابک و انصارک. به حرمت امام حسین خدایا ما را بیامرز توفیق منور شدن به نور قرآن به ما عنایت بفرما. قلب­های ما را با نور معرفت و حجت اهل بیت روشن­تر بگردان. حسن عاقبت به همه ما عنایت بفرما. صلوات ختم بفرمایید.

1. **سوره انعام – آیه 148** [↑](#footnote-ref-1)
2. **سوره انعام – آیه 148** [↑](#footnote-ref-2)
3. **سوره زمر – آیه 38** [↑](#footnote-ref-3)
4. **سوره زخرف – آیه 9** [↑](#footnote-ref-4)
5. **سوره نازعات – آیه 24** [↑](#footnote-ref-5)
6. **سوره زخرف – آیه 51** [↑](#footnote-ref-6)
7. **سوره قصص – آیه 38** [↑](#footnote-ref-7)
8. **سوره جاثیه – آیه 23** [↑](#footnote-ref-8)
9. **سوره نازعات- آیه 24** [↑](#footnote-ref-9)
10. **سوره طه – آیه 50** [↑](#footnote-ref-10)
11. **سوره اعراف – آیه 54** [↑](#footnote-ref-11)
12. **سوره فاطر – آیه 3** [↑](#footnote-ref-12)
13. **سوره فاطر- آیه 3** [↑](#footnote-ref-13)
14. **سوره غافر – آیه 62** [↑](#footnote-ref-14)
15. **سوره مائده – آیه 103** [↑](#footnote-ref-15)
16. **سوره مائده – آیه 103** [↑](#footnote-ref-16)
17. **سوره انعام – آیه 148** [↑](#footnote-ref-17)
18. **سوره تکویر- آیه 29** [↑](#footnote-ref-18)
19. **سوره انعام – آیه 148** [↑](#footnote-ref-19)